

* یاد نامه *



با خون تو،

میدان توخانه

در خشم خلق بیدار می شود

مردم.

زان سوی توخانه بیدین سوی

سرریز می کنند •

تو

خسرو گلرخ

تن تو کوه دماوند است
با غروری تا عرش
دشمنه درخیمان نتواند هرگز
کاری افتد از پشت
تن تو دنیائی از چشم است
تن تو جنگل بیداریهاست
همچنان پا برجا
که قیامت
ندارد قدرت
خواب را خاک کند در چشمت
تن تو آن حرف نایاب است
کز زبان یعقوب
بستر جنگل عیارها
در مصاف نان و تیفه * شمشیر
- میان بستر -
خیمه میبست برای شفق فرداها
تن تو یک شهر شمع آجین
که گل زخمش
به که شادی بخش دست آن همسایه است
که برای پسرش جشنی برپا دارد
گل زخم تو
ویرانگر این شادیهاست
تن تو سلسله البرز است
اولین برف سال
بر دو کوه پلکت

خواب يك رود پيرانگر را می‌بیدد
در بهار هر سال
دشده دژخیمان نتواند هرگز
کاری افتد از پشت
تن تو دیبائی از چشم است.

*

*

امروز که جنبش خلق به قیمت خون و تلاش خستگی ناپذیر
صدها رفیق راه خلق به اوج عظیمی دست یافته است و می‌رود
تا عنقریب انقلاب ظفر نمون خلقهای ایران را به انجام برساند.
در پاسخ به خواستهای فعلی جنبش و به پاس گرامی داشتن
فداکارهای رفیقان راهمان، در صدد برآمدیم که دست‌بسته
تکثیر و ترجمه آثار انقلابی بنزیم تا در سمت و سوی درست
جنبش گامی بسوی آیند. تابناک فردا برداشته باشیم.

کلیه درآمد فروش این کتاب برای سازمان چریکهای فدائی
خلق ایران، زندانیان سیاسی و خانواده‌های شهدای جنبش
خلق رستاده خواهد شد.

فرهنگ پویا و فرهنگ مومیائی شده

در برابر آن مجموعه‌های که به آن فرهنگ پویا می‌گویند ، فرهنگ دیگری وجود دارد که می‌توان به آن فرهنگ مومیائی شده اطلاق کرد . فرهنگ پویا مدام در حال تغییر و تکامل و دو باره زائی است و باعث تسلط و آگاهی بیشتر انسان به جهان پیرامون و نیز مهارت بیشتر نیروهای طبیعت به نفع انسان می‌شود، و این فرهنگ مومیائی شده بی حرکت ، ایستا، خرافی و عامل موثر خواب کردن نوده هاست و چنین است که این فرهنگ در استراتژی کشورهای استعمار زده جای بسیار چشم‌گیری دارد .

فراعنه مصر را به خاطر آورید که پس از آن همه‌ستمگری‌ها و اعمال قدرت جابرانه به رنجبران و بردگان، اینک با جسمی دست

نخورده از دل خاکها کشف می شوند. این فرعون دست نخورده، و خاک ویرانش نکرده، دیگر آن فرعون نیست که بردگان به دستور او کوه را از جای بر می کنند، تاگور عظیم و مجلل اش را رو به آفتاب بنا کنند. این فرعون با ظرفی سفالی از دوران خویش که به همراه او کشف می شود همسان است. از نظر رابطه با انسان هر دو لالند و وجه تمایزی ندارند، فرهنگ مومیائی شده بی شباهت به این فرعون نیست. با این تفاوت که فرعون عظیم الشان، ا را میتوان در کمال آسودگی به آب نیل سپرد ولی این فرهنگ مومیائی شده را مادامی که سیستم های استعماری و غارتگران انحصار طلب وجود دارند، نمیتوان.

اینک بینیم این فرهنگ مومیائی شده چگونه چیزی است و چه نیروی باز دارنده بزرگی است در برابر بالتدگی فردنگ پویا و مترقی.

فرهنگ مومیائی شده خود را در پس این آیه پطرس رسول پنهان کرده: «ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس، نه فقط صالحان و مهربانان را، بلکه کج خلقان را نیز». فرهنگ مومیائی شده دهنه بر هر گونه موج های عملی برای رها شدن از یوغ استعمار می زند، یکی از عوامل موثر پابرجائی سیستم های سوداگرانه است. بی تردید سوداگران حرفه ای هم جلودار مرگ این عامل موثر خواهند بود.

زیرا که فرهنگ مومیائی شده خواب مصنوعی و موقت

می‌آفریند، ایستائی و تداوم عدم آگاهی توده‌ها را به حقوق سیاسی و اقتصادی تضمین می‌کند. بالاخره بهره‌کشی‌های مدام و بی‌دغدغه از توده‌ها و غارت نیروها و منابع آنان را برای سوداگران حرفه‌ای میسر می‌گرداند.

انحصار طلبان غارتگر بدین نتیجه رسیده‌اند که باید برای بهره‌برداری رایگان هر چه بیشتر از نیروهای انسانی و چپاول منابع ملل محروم آنان را در خواب مصنوعی و در چهارچوبی خرافی، بدوی و بی‌تحرک و آرام نگاهداشت. فرهنگ مومیائی شده همین چهارچوب است و مددکار این بهره‌برداری و این غارت، سوداگران حرفه‌ای بادرك این ضرورت، که برای حفظ موجودیت خویش، می‌باید جلودار قوه محرکه تاریخ ملل محروم بود، در عصر ما، در رجعت به گذشته و ثبات‌گرایی جری‌تر و مصمم‌تر شده‌اند و در برابر نضج گرفتن فرهنگ پویا و مترقی و جنبش عوامل بومی آن، پاسه‌نگوئی چون مسلسل جسته‌اند. سوداگران حرفه‌ای، فرهنگ مومیائی شده را چونان کیک جشن تولد فرزندان می‌پایانند. به تعداد سالیان برگزیده به‌دورش شمع می‌افروزند و کیک را البته نه میان مدعوین خاص، بل سخاوتمندانه با اعمال هرگونه زور و تجاوز، تبلیغات و اتخاذ روش‌های غیرانسانی میان توره‌های محروم تقسیم می‌کنند! نا‌شاید تاریخ را به نفع خویش متوقف کنند! این کیک همچنان که جشن سوداگران حرفه‌ای را می‌آراید و شادکامی برای شان دربردارد، برای توده‌های درمانده تلخی و فقر و بیماری

و مرگ ورنجی مداوم به ارمغان خواهد آورد.

فرهنگ مومیائی شده پژواکی ندارد، چون خود را با گذشته-های دور پیوند می‌زند، هر آسای درد اربابان ایجاد نمی‌کند چون بازدارنده آگاهی توده‌ها به حقوق خویش است. لال و مجسمه‌وار است زیرا که تنها به درد تزئین و اثبات بی‌ریشه بودن محرومان و پرتاب آنان به اعماق قرون می‌آید.

ضرب المثلی داریم که می‌گوید: چوب به مرده زدن کار درستی نیست. کار سوداگران حرفه‌ای هم تجلیل از مردگان است، از سنت‌ها و اخلاق و آثار و بناهای مخروبه آن‌ها. سوداگران حرفه‌ای کفش‌های از پای مانده را چنان مرمت و دوباره سازی می‌کنند که ارزش قرار گرفتن در پشت و پتترین را به آن می‌بخشند. بنای فرهنگ مومیائی شده از خشت‌های همبسته شکل می‌گیرد، خشت‌های بزرگ شده و میان تهی، که همه سر از يك قالب در می‌آورند، این خشت‌ها هر يك به نوعی و در لحظه‌ای در دریچه‌ها و روزنه‌هایی که گذرگاه نسیم اندیشه‌های مترقی است، قرار می‌گیرند. با گرفته شدن موقتی این دریچه‌ها و روزنه‌ها، فرهنگ مومیایی شده شکل دسته‌گلی را به خود می‌گیرد که هم به جشن برده میشود و هم به عزاء. این خاصیت دوگانه دیرباران را دچار تردید میکند و خوش‌باوران را شیفته. سوداگران حرفه‌ای، فرهنگ مومیایی شده را در هرزمینه جاسازی می‌کنند. از آموزش تا اخلاق اجتماعی، از هنر و ادبیات و... تا هرزمینه‌ای که در تحمیق توده‌ها موثرتر و کاری‌تر باشد.

در جوامعی که سوداگران حرفه‌ای در پشت فرهنگ موبیائی شده چونان گرگی‌ها را موضع گرفته‌اند، هر بخشی از فرهنگ در این جوامع مفهومی خاص دارد و پیش‌بر دو نوگرایی فرهنگ جامعه مفهومی دیگر. یکی از مفاهیم خاص این فرهنگ آن است که در جهت تکامل تاریخی جامعه حرکت نمی‌کند، بل هدفش در توقف تاریخ و باز گرفتن هر گونه جنبش از قوای محرکه تاریخ است.

با چند مورد مثال از دور و نزدیک به مسئله‌ای بنام «سواد» که سوداگران حرفه‌ای آن را برای غارت‌های بیشتر در چنگ گرفته‌اند، مسائل بیشتر بر ملا می‌شود و حقایق افزونی فاش میگردد:

گروه‌هایی از مردم ستمدیده «هائیتی» هر روز در صف طولی می‌ایستند تا «خون» خود را برای دوروز بیشتر زنده ماندن به کمپانی‌های آمریکائی بفروشند. «هائیتی» از اعضای سازمان ملل است و عضو حقوق بشر. اگر از همین حکومت خون‌ریز سوال شود که در برابر وام‌هائیکه می‌گیرند و منابع ملی را هر چه بیشتر برای پورسانتی افزون‌تر به غارتگران می‌سپارند، برای مردم گرسنه و فرهنگ آن چه کرده‌اید یا چه می‌کنید، بلافاصله آماری از کسانیکه با سواد شده‌اند، در اختیار سازمان یونسکو قرار می‌دهند. بر همین اساس است که ناگهان از طرف «یونسکو» کشوری مثل «کامبوج» در پیکار با یسوادی ستوده می‌شود!

بدین ترتیب، در عصر ما، تنها مسئله‌ای که بیش از همه خون-ریزان غارتگر آن را به عنوان رشد فرهنگی و افزایش شعور اجتماعی

يك ملت، برای پوشاندن چپاول خویش مطرح می کنند ، مسئله
وسواد، است.

نظام حاکم آرژانتین در فاصله سال های ۷۰-۱۹۳۰ یعنی در
فاصلهٔ چهل سال، به جای آن که بودجهٔ فرهنگی ورشد آن افزایش
یافته باشد بودجه فرهنگی اش را از ۲۴/۵ درصد به ۸ درصد کاهش
داده است، اما در برابر این کاهش بودجهٔ فرهنگی، برای پاسداری
بی چون و چراى منافع امپریالیسم يك سوم بودجه خود را به تقویت
ارتش بخشیده است. این ارتش که بودجه فزاینده ای را با خود می برد
هرگز متوجه دشمنی خارجی نیست، بل تنها برای سرکوبی خلق
آرژانتین است.

انحصار طلبان غارتگر امپریالیسم و دست نشاندهگان آن هادر
آرژانتین چنین تشخیص داده اند که تنها قدرت ارتش و نیروی
سرکوب کننده پلیسی آن میتواند منافع شان را تضمین کند و چنین
است که فرهنگ خلق برایشان به بشیزی نمی آرد ، و پورسانتی از
غارت خود را که اختصاص به فرهنگ می دادند، از آن باز می گیرند
و برای تقویت نیروهای سرکوب کننده مردم صرف می کنند . حالا
اگر از چنین نظام حاکم درباره وضع فرهنگی خلق آرژانتین سوال
شود، بی تردید همان جوابی را می دهند که دهائینی ، و کامبوج،
یا هر رژیم دیگری که در یوغ امپریالیسم است می دهد . آنان بلافاصله
به افزایش درصد باسوادان و مبارزه با بیسوادی اشاره می کنند و تا
آنجا که ممکن است درصد افراد با سواد را با آماری صد برابر

واقعیت گزارش می کنند. نشریه فرهنگی یونسکو در این زمینه چنین می نویسد:

حکومت هایی که از آن ها تقاضای آمار در این زمینه می شود، طبیعتاً مایلند وضع آموزش خود را به درخشان ترین صورت نشان دهند. معذالک، طبق تخمین محتاطانه سازمان ملل جمع کنونی یسوادان بالاتر از ۱۵ سال، به حدود هشتصد میلیون نفر می رسد.

با توجه بدین نکته روشنگر نشریه فرهنگی یونسکو، اگر ما بخواهیم به بلندگوها و نشریات تبلیغاتی پاره ای از کشورهای استعماری تحت سلطه امپریالیسم گوش فرادهیم یا یسوادریشه کن شده و یا در حال از میان رفتن است.

سوداگران حرفه ای خوب دریافته اند که کارگری که وقوف به حقوق اجتماعی و سیاسی خویش نداشته باشد، بهتر می تواند بهره دهد. می توانند بودجه فرهنگی او را کاهش دهند، حتی قطع کنند. زیرا که در اینصورت رنجبری که تنها در پی نان خالی، برای از گرسنگی نمردن، است در برابر نیرویش برای انجام کار توان فرمای مونتاز صنایع انحصار طلبان غارتگر سه تا پنج ریال می گیرد و اعتراضی نیز نتواند کرد، زیرا که نخست جوخه های آتش در انتظار اوست و بعد بیکارانی هستند که حتی حاضرند کمتر از او دستمزد دریافت دارند و همان کار را انجام دهند.

مسئله «سواد» دستاویزی است که امپریالیسم و کارگزاران آن نوعی فرهنگ تقلبی و نوظاهر به آموزش خواندن و نوشتن را در کشورهای تحت سلطه خویش تبلیغ کنند و از انسان به عنوان یک پیچ و مهره بی‌مقدار برای تولید بیشتر سود برگیرند. به سادگی می‌توان دریافت که جای آموزش، که باید برای آگاهی انسان به جهان پیرامون و شناخت نیروهای طبیعت و حقوق خویش برای بهزیستی به کار آید، نوعی نوظاهر فرهنگی حاکم بر محیط می‌شود.

در این نوظاهر فرهنگی، تنها افزایش ساختگی درصدی سوادان مهم است. چندی پیش «همین قلم» در مقاله‌ای این انسان را بدینگونه توجیه کرد: انسان تا عوامل جهت دهنده زندگی را باز نشناسد، در هر جهتی که زندگی او جریان گیرد، فکر می‌کند حقیقت، همین واقعیت شکل گرفته در شرایط زیستی اوست. در نتیجه بدون هیچ تفکری به آن چه که هست - و نباید باشد - گوردن می‌نهد. اکثریت محروم از فرهنگ و فاقد آگاهی به حقوق خود، نمونه صادق انسانی است که هیچگاه عوامل واقعی و اصلی جهت دهنده زندگی خویش را نشناخته است.

در برابر چنین انسانی بی‌دفاع، اینک ببینیم که گسترش سواد و به قول آقایان «معجزه فرهنگ» چگونه چیزی است.

گسترش فرهنگ، ! در حد آموختن القیاست که نتیجه‌اش خواندن و نوشتن است. در این گسترش فرهنگ، ! از میان بردن

جهل، سنت‌های دست و پاگیر و آگاه کردن انسان به جهان پیرامون و شرایط زیستی او هیچ محلی ندارد. کلاس‌هایی دایر می‌شود با معلمان گرسنه و نیازمند، که خود از فرهنگ مومیایی شده برخاسته‌اند. معلم «سواد» دارد یعنی خواندن و نوشتن می‌داند، اما به علل اساسی نهدستی خویش واقف نیست، او چون «مدرک تحصیلی» را تنها برای امرار معاش گرفته، این «مدرک» برایش حکم جواز که ب يك منازه‌دار را دارد. او از زندگی تنها، گذران را می‌داند و گرسنه نماندن را، پس در این جا با کمی که «سواد»؟ ندارد می‌بینیم که تا چه پایه نزدیک می‌شود.

این معلم در آمدی بسیار اندک دارد؛ از معلمان استثنائی در این جا در می‌گذریم. او در کلاس حق ندارد که چیزی جز الفب بگوید زیرا که آن وقت جایش در کلاس یا در ادارهای که زندگی او را تأمین می‌کند، نیست. جای او در قفس‌های سیمانی، تاریک‌خانه‌ها، سلول‌ها با اعمال شاقه است. پس معلمی که می‌داند آرزوش و پرورش چه؟ و پیکار با بیسوادی چه مفهومی دارد، نه آن که در وضعیت‌های چنین وجود ندارند، نه، وجود دارند (نمونه صادق آن صمد بهرنگی در ایران است)؛ ولی عملاً از کارشان جا‌گیری میشود، بگذریم از معلمانی که شناسنامه‌های روستائیان را بی آن که به آنان حتی خواندن و نوشتن یاد دهند باز می‌گیرند تا آمار بیشتری به دست دهند و پول بیشتری بگیرند.

بدون پرسش از شما، هنگامی که سوداگران حرفه‌ای سخن

از رشد فرهنگی به میان می آورند ، هدف های آنان را خوب می توانید دریابید ، که غرض از رشد فرهنگی توده ها که آنان سنگش را به سینه می زنند ، بی تردید فراگیری «بابانان ندارد» است در حالی که رشد فرهنگی هرگز ته می واند در حد یادگیری «بابانان ندارد» باشد و نه هرگز می تواند در حد فراگیری خواندن و نوشتن متوقف ماند . هنگامی که بدین حقیقت آشکار رسیدیم ، به وضعیت ملی که فرهنگ مومیائی شده در آن همچنان می تواند مستی داشته باشد ، پی می بریم : قدر مسلم در اینگونه جوامع کار گزاران امپریالیسم برای توجیه کردن وام هایی که می گیرند ، برای چپاول هر چه بیشتر منابع ملی و تحکیم موقع سیاست خارجی ، دست به اینگونه نظاهر فرهنگی و روش های دلسوزانه برای ملت ها می زنند . جای بسی شگفتی است که در بطن چنین نظاهر فرهنگی و چنین آموزشی که قبل از آن که معلم و کلاس و شاگرد داشته باشد اداره و حوزه ، شعبه و کارمند دارد ، تازه منافی نیز عاید می شود که باز این منافع به طراحان این روش دلسوزانه باز میگردد !

حالا ببینیم این روش آموزش در جامعه چگونه تعبیر می شود و اصلا چه می کند !

این روش از سوئی باعث فریب پاره ای از نویسندگان و هنرمندان بورژوازی جامعه ، کار گزاران بوروکراسی وضعیت موجود ، و خلاصه فریب کسانی می شود که با اندک اضافی حقوق در قطب راضی قرار می گیرند و از جانب دیگر هیچ گرهی را در

زندگی يك رومتایی نمی گشاید . اینگونه باسواد شدن ، جهل او را میان نمی برد ، ترفافی بودن او را محو نمی کند . به سلیح فرهنگ و شعور اجتماعی او چیزی نمی افزاید . تنها ممکن است باین کار آید که اطلاعیه های رسمی دولتی را با زبانوشی شکسته به دست رفته اند و احیاناً به کمک دوستان خود سر از اطلاعیه های دولتی برون بیاورند . دستگیری با انگیزه های منفی مانع شده است . در چنین اوضاعی نویسنده مثال استعمال زده می باید بسیار بسیار باشد و تصور نکند که با اکثریت با وسواد ، روبروست و هر پیام ، نشانه و نشانی او را می تواند اکثریت در یابد . باید یاد آور شد که هیچ تغییری در نظام فکری ایجاد نمی آید . اینجاد نشده است ، هرگز توفیق هر چه بیشتر آتش و دود و غم گسارنده کنارگران و گرفتار کردن شان به افساسط و خرافات و تخیلات بی پایه سوداگری . فراگیری الفبا ، خواندن و نوشتن در راه توسعه و پرورش چك و سفته و اوراق قرضه هیچگاه باعث آن نخواهد شد که قابلیت معنوی مردم بسا حد درك و فهم حقوق سیاسی و اجتماعی انسان افزایش یابد .

نشریه فرهنگی یونسکو در این خصوص می نویسد :

«یونسکو تکرار میکند که آموزش باید و فونکسیونل ، پایه تعبیری سودبخش باشد و الا به درد نخواهد خورد . آموزش خواندن و نوشتن در يك کشور معین به حد اکثر ممکن از افراد و در کوتاهترین زمان ، اقدامی عالی و افتخار آمیز به نظر

می‌رسد. ولی در واقع، اگر این ظرفیت تازه بخشی از زندگی آن افراد نشود، اقدام‌زیان بخشی در قبال آن‌ها صورت گرفته است. خودتان را جای آن‌ها بگذارید: چه چیز مایوس‌کننده‌تر از این که این عملیات «سحرآمیز» یعنی خواندن و نوشتن «ایاد بگیری» در پایان کشف کنید که هیچ فایده‌ی برای زندگیشان نداشته است.

با توجه بدین گفته‌ی نشریه فرهنگی یونسکومی‌توانیم دریابیم که هیچ حادثه‌ای در زندگی اورخ‌نداده است او همچنان با همان درگیری‌های اقتصادی در جای خویش متوقف است:

«بر اثر هجوم گدا از شهرهای مجاور به رود سر تعدادی از مردم زنگ در خانه‌هایشان را باز کردند!

مدتی است گدایان سمج، خیابان‌ها و خانه‌های رودسر را قرق کرده‌اند، مرتباً زنگ در خانه‌ها را به صدا در می‌آورند و تقاضای خوراکی و پول می‌کنند.

گدایان سمج رودسر، تا چیزی نگیرند دست از روی شاسی زنگ خانه‌ها بر نمی‌دارند و این سماجت به جایی رسیده که تعدادی از مردم

برای خلاصی از صدای بسی موقع زنگ در ،
آنها باز کردند و خیال خودشان را راحت
کردند .

روزهای يك شنبه هر هفته که بازار روز رود -
سر تشکیل می شود ، بازار عوض مشتری پر از
گداست . روزنامه کیهان شماره ۸۷۲۱ - ۲۸
۵ - ۵۱ .

آیا اوبا همان سنت های دست و پاگیر ، همان جهل و خرافات اینک
درگیر نیست ؟

« صندوق نذورات اولین چیزی بود که پس از شایع شدن
معجزه بر پاشد ، اما در واقع معجزای در کار نبود .
درخت توتی در لولمان رشت بر سر مزار آقاسید حسین فلاح
اشک می ریزد از این درخت هر روز بر بقیعه غریب ، باران می بارد
عده بی دختر و زن و مرد بر گرد مزار آقا جمع شده ، شمع روشن
کرده اند ، نوبت « صندوق نذورات » پول می ریزند و زیر لب ورد
می خوانند .

چهره های پاک روستایی از هیجان با اشک خیس بود از نان
به نرده های چوبی دور آرامگاه و تنه و شاخه های تنومند توت چنگ
می زدند ، پارچه می بستند و . . . تا گره کور زندگیشان باز شود .
جوانکی بانگاه معترضانه به ما ضربه که عکس نگیرد ، گناه است . . .
یکی می گفت دیروز دختری که شك کرده بود ، دچار خون

دماغ شد اهر کس چیزی میگوید احرف هایی که از دیگران شنیده اند...
از بانیان صندوق نذورات می پرسم :

قطرات آب از کی شروع به ریزش کرده و از کجا؟ می گویند...
صدها زن و مرد و کودک برای دیدن معجزه آقا از سراسر روستاهای
پیرامون به این دهکده هجوم آوردند ، پیش از این معجزه هم زنان
و دختران به ندرت پسران روستایی ، شب های جمعه به زیارت
می آمدند ، ولی الان فرق می کند. همه می آیند و شمع روشن می کنند...
با دست یکی از شاخه های درخت را که هزاران حشره ریز سبز رنگ
آن را پوشانده است نشان می دهد به تناوت هر پنج ثانیه و
گاهی کمتر یا بیشتر ، از انتهای دم این حشرات که به زبان محلی
« جکوله » نام دارد ، قطره آبی خارج می شود و به زمین می ریزد...
راز معجزه روشن شد معجزه قلابی که نظایری نیز دارد

عده ای از ساده دلی و زودبآوری روستاییان

استفاده می کنند تا با علم کردن یکی از این

معجزات دروغین به نان و نوائی برسند... شماره

۸۷۳۱ روزنامه کیهان .

در جوامعی که فرهنگ مومیائی شده سایه گسترده است ، نظام

حاکم در پی جهش و آگاهی نوده ها و رهائی آنان از جهل و نادانی

نیست ؛ بل همه کوشش نظام در این است که به تاریخ حالتی ایستادهد ،

خرافات و جهل را ماندگارتر گرداند تا با تسلط بیشتر ، از این ثبات

بتواند در جهت مستحکم کردن منافع و ریشه های قدرت خویش سود

افزون تری برگیرد :

ولی آبا عمر این فرهنگ مومیائی شده و پیا بر جایی نظام هایی که این فرهنگ را سیر قدرت خویش کرده اند ، ادامه خواهد یافت و ابدی خواهد بود ؟ سوداگران حرفه ای ، بی تردید قوه محرکه تاریخ را کندتر کنند ، می توانند پیش از پیش گذشته درست و ثبات گرا باسد. زیرا که در سنگرها سلاح به دست دارند ، ولی از آن جایی که هیچ نیرویی جلو دار قوه محرکه تاریخ و سیر تکامل آن نمی تواند باشد و انسان در طبیعت نیز عاملی بی تحرك و ایستا نیست و دائم بر اساس شکل تضادها و دگرگونی آنها در حال تغییر تکاپو و تکامل است ، در سطح آموزش و فرهنگ بشارت چربك های فرهنگی ، بدهد و تولد فرهنگ پویا آغاز میشود . با این فرهنگ است که توده های رنخبر فرا گرد می آیند ، علل نیازمندی های خود را باز می شناسند ، پیکار را آغاز می کنند ، می نویسند نه آنچه که فرهنگ مومیائی شده دیکته کرده است ، سرود می سرایند نه نزدیک به آنچه که برایشان سروده اند. بابا شناسی حقوق خویش ، خود حاکم بر زندگی خود می شوند ، نظم مومیائی شده را بر هم می زنند و چنین است که با آزادی از نظم استعمارگر ، تولد دوباره ملتی آغاز می شود و فرهنگ پویا نیز خون و هستی خواهد گرفت . و چون توفانی همه خون ریزان غارتگر را به زباله دانی تاریخ خواهد سپرد.

شعر بی نام

بر سینه‌ات نشست

زخم عمیق کاری دشمن

اما،

ای سرو ایستاده نیافتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری.

در تو ترانه‌های خنجر و خون

در تو پرندگان مهاجر

در تو سرود فتح

اینگونه چشم‌های تو روشن

هرگز نبوده است.

با خون تو ،

میدان تو پخانه

در خشم خلق

بیدار می شود

مردم.

ز آن سوی تو پخانه ، بدین سوی

سرریز می کنند

نان و گرسنگی ،

به تساوی تقسیم می شود

ای سروایستاده!

این مرگگ توست که می سازد.

دشمن دیوار می کشد

این عابران خوب و ستم بر

نام ترا ، این عابران زنده نمی دانند

و این دریغ هست ، اما

روزی که خلق بدانند

هر قطره خون تو محراب می شود

این خلق ،

نام بزرگ ترا

در هر سرود میهنی اش

آواز می دهد

نام تو پرچم ایران

خزربه نام تو زنده است

www.KetabFarsi.com

سرود پیوستن

باید که دست‌بداریم یاران
باید که چون خزر بخروشیم
فریادهای ما اگر چه رسا نیست
باید یکی شود
باید تپیدن هر قلب اینک سرود
باید که سرخی هر خون اینک پرچم
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد
باید در هر سپیده ی البرز
نزدیکتر شویم
باید یکی شویم
ایمان هراسشان زیگانگی ماست
باید که سرزند
طلیعه جاوید
از چشم‌های ما
باید که لوت تشنه
میزبان خزر باشد
باید کور فقر
از چشعه‌های شمالی بی نصیب نماند
باید که دست‌های خسته به‌سایند
باید که سفرهای همه رنگین
باید که خنده و آیده جای اشک بگیرد
باید بهار
در چشم کودکان جاده‌ی ری
سوز و شکفته و شاداب
باید بهار را بشناسند

باید "جوادیه" هر پل بنا شود
پل این شاهه های ما
باید که رنج را بشناسیم
وقتی که دختر رحمان
با يك تب دو ساعته میمرد
باید که دست بداریم یاران
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد.

www.KetabFarsi.com

مرثیه‌ای برای گلگونه‌های كوچك

۱

چشمان تو، سلام بهاریست
در خشکسالی بیداد.
دستان تو،

که بارای دشنه گرفتن نیست، اما

آواز تو، گلوله آغاز

که بال گشودست به جانب دیوار...
دیوارها اگر که دود نگشتند

آواز پاك تو

رود بزرگ میهن ما

این رود، درلوت می‌دمد

تا در سراسر این جزیره‌ی خونین

سروها و سپیدار

سایه سار تو باشد

۲

در کوچه‌ها،

حتی اگر هجوم ملخ بود

ما با سپر به کوچه قدم می گذاشتیم

حالا که دشمن ما مخفیست

زندان،

تمام کوچه‌ها، خلوت این شهر

شاهین من!

که چشم‌های تو نار من

و در احاطه به خون ریز نارساست

تنها خلیفه نیست دشمن و درخیم

هشدار! مخفیست دشمنان

بابک اگر برادر ما بود

در قتلگاه دشمن این خلق،

باگونه‌های زرد خاموشی می گرفت، اما

دل بسته ایم

به گونه‌های نوای امید فرداها

تو بابکی!

با گونه‌های آتشی سرخ

۴

وقتی لباس توریش ریش، درهم و پاره

وقتی که چشم‌های تو، در حسرت دویدن و بازی

خیره مانده بود.

گویا میان همه‌ی پارك

با آن صدای کودکانه به من گفתי:

عربانی مرا، هرگز کسی نه گفت و نه دانست

باشانه‌های خمیده

بارکشاکش بودن

۵

دیوارهایی از گل که نیست

دیوارهایی از گل که نیست

با شاخه‌های همه‌گر، درهم

۲۴

تا جاده

با فرشی از گل و آواز

نام‌ترا در سپیده بخوانند

بر گردن تو سرو می‌آویزم

تا در فرازی ز سرو بیاموزی

۶

اینک که سرپناه تو می‌سوزد،

در این حریق هرزه درایان

به جستجوی کدام دامنه،

گیرائی چه صدائی؟

صدای پدر،

در صدای ریزش باران است

اگرچه دامنه این جانبست،

به ایست درباران!

هرگز مترس!

هرگز مترس!

پیراهن است صدایش

پیراهن است صدایش

خواهی پرید دوباره تو شاهین کوچک ما!
 و پرده‌های سیاه دو چشمش را

کنار خواهی زد

او را دوباره تو خواهی دید

او را،

که سرفراز گرفتارست،

در این جزیره خونین

او را،

که شورشی‌ست

در خون ساکت ما

او را دوباره تو خواهی دید

او را که،

سوار بردشنه‌های گرم‌نه نمودند

و باد و آفتاب طلوع کرده،

در دوگودی گونه

از میان یابان، چوروح جنگل رفت.

با دست‌های کوچک خود،

ستاره می‌چینی؟

از آسمان شهر تو آخر،

ستاره خواهد ریخت.

با چشم‌های سیاهت که خواب می‌خواهند،

اینک کنار خیابان

بارانی از ستاره تو را جذب کرده است.

در جذبه‌ای

که دنبال یک ستاره گمنامی

ومادر تو،

برایت ستاره می‌چیند

وماه رابه هیات توپی می‌آراید

در بازی کودکانی تو،

ایکاش،

رنج مادرانه‌ی او می‌سوزد،

برگردن تو سرو می‌آویزم

تا سرفرازی ز سرو بیاموزی

ای پریشانی!

مردی که آمد از فلق سرخ
در این دم آرام خواب رفته

پریشان شد

ویران

و باد پراکند

بوی تنش را

میان خزر.

ای سبز گوف، ردای شمالیم!

جنگل!

اینک کدام باد

بوی تنش را -

میآرد از میانه انبوه گیسوان پریشان

که شهر رنگونه‌ی ما در خون سرخ نشسته

آه ای دو چشم فرزندان!

در رود مهربان کلامت

جاریست هزاران هزار پرنده

بی تو کبوتریم

بی پر پرواز ...

بر شما چگونه گذشت

که پوز خند حریفان

نشت

در میانه‌ی رود سیاه‌اشک

و دستهای ویرانگر

به جای خفتن بر ما شه

بصفت شما استغاثه گر آمد

بالام

بالام پاتاوانی

آن‌ام

آن‌ام آبکناری

بر تیمهای گسکره ،

میان سنگرها

چه انتظار دور و شیرینی احاطه کرد شمارا

که دلیر ، بی دلبر ،

شادمانه درو کردید ، بی وقفه

رگان هرزه درارا

در چشم‌هایتان

آیا خفته^{بود} آینه صبح ،

که دست حریفان در آن

رنگ خویش باخت

و انگشتها تفتک رها کرد

جنگل بیاد فتح شما همیشه سرسبزست

دامون

۱

دشنه نشست میان کلامم
در چشم آن کلام سبز مقلس
که راهی جنگل بود
و انتظار پرنده
در وعده گاه پیام، پریشان شد
اینک، دوسوی شانه‌ی من
رگبار بال تیر خورده،
برمه جنگل -
رنگین کمان بلندیست
سرخگونه، سیال در روده‌های خون
دشنه نشست میان کلامی
تا در میان جنگل دیگر
رنگین کمان سرخ برافرازد

۲

بالام -
بالام پاتاوانی
آن نام
آن نام آبکناری
گمنام خفته به جنگل
در آن ستیز سرخ ماکلوان

بالام

بالام پاتاوانی

آنام

آنام آبکناری

بی خود ، بی سلاح

در آن سبزه سرخ ما کلوان

بر شما چگونه گذشت

○ گلونده رود ، صدای گام شما را

هنوز

در تداوم جاریش زمزمه دارد

○ بالام پاتاوانی و آنام آبکناری دو تن از مردان جنگل

○ ما کلوان - گسکره نام مناطقی در گیلان

○ گلونده رود ، اسم رودی در پای ما کلوان (به فتح گاف و کسر د)

○ دامون : پناهگاه ، انبوهی و سیاهی جنگل.



جو - والس

شاعر معاصر کانادا

بدی‌ها خواهند سوخت

شرابی ست که هیچکس نچشیده‌اش

- و تا کستانی که هنوز نرسیده -

هر کس بنوشدش ،

احساس خواهد کرد

که خورشید

به پای برخاسته ،

در رگ‌هایش

□□□

گل سرخی ست که هیچکس ندیده‌اش

۱- چنلی بئل : اقامتگاه و مخفیگاه کوراوگلو و یارانش بود

۲- ایواز : (یا عبوض) سرخوانده‌ی کوراوگلو

گل سرخی کمیاب و خوتقام
چقدد قرمزست ، وچقدد سرخگونه !
که یارای دوبار دیدن آن نیست

آوازیست که هیچکس آنرا نخوانده
و هیچکس نسروده‌اش
این آواز ، چنان آوازی است
که کرا آنرا خواهد شنید
و لال آنرا خواهد خواند
و هرافلیجی ، با آن ، بهرقص برخواهدخاست

این شراب ، این گل سرخ ، این آواز
خواهد آمد

با چرخش این « طبالعاصی »
بدی‌ها خواهند سوخت ،

و شادی‌ها گل خواهند داد

به‌هنگامیکه انسان ستم‌دیده پیروز میشود

ترجمه : علی وحید خسر و گل سرخی